

## گلاویز در آتش سرمایه و زن ستیزی

منیژه گازرانی

بیست ششم خرداد هشتاد و هفت

صفحه حوادث روزنامه ها را که ورق می زنی، هر روز خبری از خودکشی زنان و دختران خشونت دیده یا قتل های ناموسی در اینجا و آنجا می شنوی. پدرها و پدربزرگ ها ، برادرها، شوهرها، عموها و پسرعموها دختران و زنان و عزیزترین کسان خود را می کشند و قربانیان تسلیم سرنوشت شوم و حکم بی رحمانه و ظالمانه سنت زن ستیز سر بر قربانگاه می گذارند تا آبروی خانواده و خاندان و طایفه خود را حفظ کنند. همین چندی پیش بود که در اصفهان دختری هفده ساله به نام فرزانه که توسط داماد خانواده ربوده شده و در مدت ده روزی که در اسارت او بوده مورد تجاوز او قرار گرفته بود، پس از آزادی به دست پدر خود به قتل رسید. پدر که در بازجویی ها قتل دخترش را پذیرفت، حفظ آبروی خانوادگی را انگیزه فرزندکشی اعلام کرد و گفت " به دخترم گفتم یا باید خودم را بکشم یا تو را قربانی کنم و دختر پاکدامن پذیرفت بمیرد، اما ذلت مرا نبیند." این در حالی بوده که خانواده دختر در مدت ده روزی که دخترشان ربوده شده و در اسارت بوده برای حفظ آبروی خانواده موضوع را به پلیس اطلاع نداده و هیچ شکایت و پیگیری قانونی نکرده اند( روزنامه کارگزاران، ۲۱ و ۲۳ اردیبهشت ۸۷ ). چه بسیار مواردی دیده شده که زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفته، تحقیر شده و درهم شکسته خود را می کشند زیرا هیچ پشت و پناهی ندارند. زیرا هیچ کسی یا هیچ مرجعی نیست که از چنین دختر یا زن آسیب دیده ای دفاع کند و بر جسم و جان زخم خورده او مرحم بگذارد. خود را می کشند تا به دست پدر، شوهر یا برادران خود سلاخی نشوند. خود را می کشند تا آبروی خانواده و طایفه حفظ شود، تا مردانشان سر خود را بالا نگه دارند. و البته به نظر می رسد که با خودکشی زن همه راحت ترند. مرد متجاوز و عامل خشونت آزادانه می گردد و چه بسا که با از بین رفتن قربانی، مرد متجاوز هرگز شناخته نشود و به جزای عمل ننگینش نرسد. پدر و پدربزرگ و برادر و شوهر و خاندان و خانواده و دولت نیز همه از پی گیری این جنایت خلاص می شوند یا به کلی بر آن سرپوش می گذارند و این ننگ از دامن همه پاک می شود.

و چنین بود که خبر خودسوزی و مرگ گلاویز به جز یکی دو سایت اینترنتی در هیچ جای دیگری منعکس و منتشر نشد و همان نیز به سرعت در میان صدها خبر "مهم تر" دیگر گم شد و فراموش شد و تمام شد و رفت. گلاویز سلطان نیا دخترکارگر نوزده ساله، که همراه پدر و خواهرش در کوره آجرپزی در همدان کار می کرد، در غیاب پدرش که به سفر رفته بود مورد اذیت و آزار جنسی ابراهیم الیاسی صاحب کوره پزخانه قرار گرفت و برای فرار از تجاوز این هیولای سرمایه داری خود را به آتش کشید و جان سپرد. همین. این تنها خبری بود که درباره این حادثه دهشتناک و جانخراش منتشر شد. اما آیا واقعا هیچ کس لحظه ای به زندگی این دختر جوان فکر نکرد که چگونه پریر شد و ازدست رفت؟ هیچ کس به این فکر نکرد که چه بر سر این دختر آمده بود که در اوج جوانی و زیبایی در حالی که پر از آرزو و امید به آینده بود، چنان درهم شکسته، درمانده و تنها و بی دفاع مانده بود که تصمیم گرفت اندام نازک خود را به آتش بکشد؟

چرا مرگ رقت انگیز گلاویژ هیچ دلی را به درد نیآورد و هیچ قلبی را جریحه دار نکرد؟ چرا هیچ کس به پیگیری موضوع برای به مجازات رساندن عامل این جنایت برنیامد؟ الیاسی سرمایه دار، عامل این جنایت راست راست می گردد و همچنان از حاصل کار و زحمت گلاویژها جیبش را پر می کند و آب از آب تکان نمی خورد. چرا نباید افراد و سازمان های مدافع حقوق بشر همان طور که در مورد قتل یا خودکشی دکتر جوان زهرا بنی یعقوب عکس العمل نشان دادند و در پی دفاع از او بر آمدند، در مورد مرگ گلاویژ نیز عکس العمل نشان دهند؟ خانم شیرین عبادی حقوق دان و برنده جایزه صلح نوبل وکالت خانواده او را به عهده گرفت. ده ها سازمان و نهاد داخلی و خارجی و مدافعان حقوق بشر موضوع او را پیگیری می کنند و ده ها رسانه داخلی و خارجی اخبار مربوط به آن را پوشش می دهند. چرا نباید از حق پایمال شده گلاویژ نیز چنین دفاعی صورت گیرد؟ روزانه صد ها کارگر بر اثر سوانح ناشی از کار جان خود را از دست می دهند یا دچار انواع معلولیت ها می شوند. زیر پرس له می شوند یا دچار نقص عضو می گردند. زیر آوارهای معادن زنده به گور می شوند. از ساختمان های در حال ساخت و از روی داربست ها سقوط می کنند. بعد از ماه ها بی کاری و ناامیدی از یافتن کار، پس از ماه ها عقب افتادن و پرداخت نشدن دستمزد خود از گرسنگی و ناامیدی خود را دار می زنند، زن و بچه و عزیز ترین کسان خود را می کشند تا آن ها را گرسنه یا در منجلاب دزدی و تن فروشی ببینند. روزنامه ها و نهاد ها و سازمان های حقوق بشری و برندگان جوایز صلح نوبل چه عکس العملی در مقابل این همه جنایت نشان می دهند؟ گویی حقوق کارگر حقوق بشر نیست یا کارگر اصولا بشر نیست.

بی تردید ابراهیم الیاسی باید محاکمه و مجازات شود و به سزای عمل ننگین و انسان سوز خود برسد. در این هیچ تردیدی نیست که پدر گلاویژ باید از این لکه ننگ بشریت شکایت کند و وکلای شریف و انسان دوست نیز باید بدون هیچ چشمداشتی وکالت این پرونده را به عهده بگیرند. اما قاتل گلاویژ نه تنها الیاسی سرمایه دار، بلکه کل نظام انسان سوز سرمایه داری است. اگر او مجبور نبود برای گذران زندگی نیروی کارش را بفروشد به چنین سرنوشتی دچار نمی شده ها هزار مرد و زن و پیر و جوان و دخترانی همچون گلاویژ به صورت خانوادگی روزانه تا ۱۷ ساعت در بدترین شرایط کاری در کوره پزخانه ها کار می کنند. بچه ها از کودکی همراه پدر و مادر خود به کار کشیده می شوند و شیره جان آن ها را سرمایه داران زالو صفتی مثل ابراهیم الیاسی می مکند و خون آنان را به شیشه می کشند تا آنان با نان بخور و نمیری به کار روزانه برای افزایش هرچه بیشتر سود و سرمایه این سرمایه داران ادامه دهند. محیط زندگی این خانواده ها آلونک هایی تنگ و تاریک و نمور در محیطی کثیف و آلوده در کنار همان کوره های آجرپزی است. بچه های آنان رنگ بازی و تفریح و آموزش و ورزش و محیط سالم را نمی بینند. در گل و خاک محیط کوره پزخانه و با کار سنگین حمل خاک و آجر و خشت زنی و آجرپزی بزرگ می شوند. دختر و به طور کلی زن بودن به ویژه اگر این زن، زیبا هم باشد عامل دیگری افزون بر تمام عوامل آسیب زای این محیط های کارگری است. گلاویژ یکی از آن هزاران دختری بود که در چنین محیطی کودکی خود را گذرانده بود و حالا شاخه گل سرخی بود که با تمام جوانی و طراوت و زیبایی اش از میان آتش کوره ها و تپه های خاک و توده های گل سر بر آورده بود، با چشمانی مالمال از آرزو و درخشان از فروغ امید به آینده. این غنچه تشکفته را اکنون سرمایه پرپر کرده است. اولیای دم واقعی گلاویژ کارگراند و آن که باید به کیفر برسد نه تنها زالوهای چون ابراهیم الیاسی بلکه کل طبقه سرمایه دار و دولت اوست. بی هیچ تردیدی، قاتل اصلی گلاویژ رابطه اجتماعی سرمایه است. تاکید بر سرمایه به عنوان قاتل اصلی گلاویژ از آن رو

ضروری است که سرمایه و دولت نماینده و مدافع آن معمولاً افرادی چون الیاسی، این هیولای زالو صفت، را قربانی می‌کنند تا خود را به عنوان عامل اصلی از دیده‌ها پنهان کنند. گلاویز برای گذران زندگی اش چاره‌ای جز فروش نیروی کارش نداشت. سرمایه‌داری که نیروی کار کارگران را با کمترین حقوق و مزایایی و در قبال نان بخور و نمیری می‌خرد، با آنان از زن و مرد و بزرگ و کوچک چون غلام زرخرد رفتار می‌کند. او خود را نه تنها صاحب نیروی کار آنان بلکه صاحب جان و تن آنان می‌داند. سرمایه‌داری که همه ارزش اضافی و ثروت خویش را از نیروی کار کارگر بیرون می‌کشد، برای زندگی کارگر، برای تمایلات، نیازها، آرزوها و احساسات انسانی او ذره‌ای ارزش قائل نیست و او را تنها وسیله کسب سود می‌داند. پس چرا نباید انتظار داشت که به زن کارگر به خصوص اگر جوان و زیبا هم باشد در عین حال به عنوان وسیله کسب لذت نگاه نکند؟ من خود بارها شاهد این تحقیر بوده‌ام و خود این رنج را چشیده‌ام که کارفرما به زن کارگر با چه تحقیری می‌گفت زنی که کار می‌کند مردش غیرت ندارد. و بی‌تردید فکر می‌کند که با زن و دختر این مرد که برای امرار معاش به خدمت او درآمده‌اند هر کاری می‌تواند بکند. زنان کارگر همواره مورد تهدید صاحب کار و کارفرمای خود بوده‌اند و بیشمار است مواردی که زنان و دختران کارگر مورد اذیت و آزار جنسی و تجاوز صاحب کاران خود قرار گرفته‌اند. و گلاویز یکی از آن هزاران دختری بود که در چنین شرایطی کار می‌کنند. از این رو، کیفرخواست طبقه کارگر از جمله باید محاکمه آن فرهنگ زن ستیز و انسان کشی را طلب کند که امثال گلاویز را برای گریز از ننگ بی‌آبرویی به خودکشی وامی‌دارد.

اما اکنون موجی از اعتصابات کوره‌پزخانه‌های سراسر کشور را فرا گرفته است. پس از اعتصاب موفقیت آمیز کوره‌پزخانه‌های قرچک و رامین و شبستر، کوره‌پزخانه‌های میان‌دوآب و ارومیه نیز به اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه‌ها پیوسته‌اند. اکنون هزاران کارگر اعتصابی همراه خانواده‌هایشان سهم خود را از ثروتی که از خاک و گل نصیب سرمایه‌داران و صاحبان کوره‌پزخانه‌ها کرده‌اند طلب می‌کنند. بی‌شک صد ها نوگل نوزده ساله چون گلاویز در میان آنان است. چه بسا بسیاری از آنان طعم تلخ و گزنده آزارهای امثال الیاسی خونخوار را چشیده‌اند و از آن در امان نمانده‌اند. آنان در میان دیگر همزنجیران خود سهم خود را از زندگی، از رفاه و آسایش، از تفریح و شادی و بالندگی و از ثروتی که خود تولید کرده‌اند طلب می‌کنند. آنان بغض فروخورده گلاویز را فریاد می‌کنند. حق خود را از حلقوم سرمایه‌داران زالو صفتی چون الیاسی‌ها بیرون می‌کشند و آنان را وادار می‌کنند در مقابل شرف و آبروی کارگران از زن و دختر و مرد و پیر و جوان و کودک سرتعظیم فرود آورند. این است آنچه کارگران به نیروی خود می‌کنند.

منیژه گازرانی

۱۳۸۷/۳/۲۵

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه تهران)

<http://www.hamaahangi.com>

[hamaahangi@gmail.com](mailto:hamaahangi@gmail.com)